



ایران عصر صفوی در اصفهان، شاهد شکل‌گیری یکی از بزرگ‌ترین مکاتب فلسفی بود. با حکمای مکتب اصفهان شاهد شکل‌گیری شکل منسجم فلسفه شیعی در ایران هستیم. حکمای بزرگی که هم میراث‌دار حکمای الهی پیشین بودند و هم به پایگاهی برای متأخران بدل شدند. از خصوصیات اندیشمندان مکتب اصفهان این است که «علاوه‌بر اینکه در حکمت و مباحث عقلی صاحب‌نظر بودند، درمورد علوم نقلی مانند فقه، حدیث، رجال و درایه نیز از مهارت و توانایی لازم برخوردار بودند.» (دینانی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۲۶) این ویژگی را در میرداماد، شیخ بهایی، میرفندرسکی، ملاصدرا، فیض کاشانی وباقی حکمای مکتب اصفهان شاهدیم.

اگر بخواهیم یک تقسیم‌بندی کلی از تاریخ حکمت الهی ارائه دهیم، این گروه از فلاسفه را باید به‌عنوان حکمای پیشرو درنظر آوریم. در نظام معنایی حکمای پیشرو، تفرق و پراکندگی معارف شیعی به‌نوعی وحدت و یگانگی مبدل گشته، همین امر بستری برای طرح اندیشه سیاسی عرفانی در ایران می‌شود. حکمای پیشرو عنوانی است که برای حکمای متقدم این دوره می‌توان درنظر گرفت. در طبقه‌بندی حکت الهی پنج جریان کلی را می‌توان شناسایی کرد:

- قدمای حکمت الهی؛ این عربی و حکمت شاعرانه شاعران
- حکمای صوفی؛ کبری، نسفی، قونوی، عطار، بوسعید، سمنانی و…
- حکمای پیشرو؛ آمیزش عرفان اسلامی و حکمت در مکتب اصفهان
- حکمای الهی متأخر بر صدرالمآلئین و نقدونظر بر حکمت متعالیه
- حکمای الهی معاصر ویی جویی حکمت متعالیه

هریک از این جریانات نماینده نظام معنایی خاصی است وهریک از آنها شامل شعب مختلفی است. از دل این پنج جریان، یک جریان قوی با ظرفیت سیاسی وجودداشت که همچون نخ تسبیج کل جریانات فوق بوده و نهایتاً میان حکمای الهی معاصر به امام‌روح‌الله خمینی رسید. مطالعه این جریان حاکی از این است که جریان خاصی در حکمت الهی رفته‌رفته به اجتماعیات وسیاست گرایش یافته است وبن به این جهت است که در نظام معنایی حکمای فوق، مفاهیم دارای کارکردمعنایی اجتماعی بوده‌اند. به‌عنوان مثال تعریفی که از ترک میان صوفیان وجود داشته است، غالباً به عزت تعبیر شده و این درحالی است که ترک در میان عرفای جریان فوق، ترک فضولات و نه ترک مالاذی است. (نسفی، نسخه ۲۵۲/۵: ۱۴۲) نظیر همین تفاسیر بوده که یک صوفی را به زاویه می‌کشاند و دیگری همچون نجم‌الدین کبری را به مبارزه در مقابل حمله بیگانگان و شهادت فرامی‌خوانده است. اکنون به یکی از مهم‌ترین حکمای پیشرو در حکمت الهی مکتب اصفهان می‌پردازیم.

حکیم بزرگ عصر صفوی، شیخ بهاءالدین عاملی معروف به شیخ بهایی، شخصیتی جامع، معقول و منقول بود. او در سن ۱۲ سالگی با پدرش به ایران آمد و خیلی زود به زبان فارسی تسلط یافت، تا بدانجا که او را معمولاً «بهترین شاعر فارسی‌زبان قرن دهم» (نصر، ۱۳۸۷: ۱۱۴) می‌دانند.

پدر او در لبنان رهبر شیعیان بود و نزد شهید ثانی شاکردی کرده بود. پس از شهادت استاد در سال ۹۶۶، او به همراه فرزندش به ایران آمد. شیخ عباس قمی معتقد است «مراتب آن جناب در علم، فقه، فضل، تحقیق، تدقیق و جمیع علوم و فنون و حسن تصنیف و جودت تعبیر و رشاقت تحریر و جمیع محاسن، اشهر و اکثر از آن است که ذکر شود و علمای شیعه و سنی به مدح و ثنای او ربط‌اللسان و عذب‌البیان شده‌اند.» (قمی، ۱۳۸۷: ۶۳۶) قمی سپس عبارت یکی از علمای اهل سنت درمورد شیخ را آورده که وی را «أحقّ من کلّ حقیق بذكر أخبار» و عالمی شیعی که وی را «بحر العلم المتلاطمه بالفضایل أمواج» فقه‌و عالمه البشر و المله» (قمی: همان) معرفی کرده است. دانشمندان بزرگ دوران صفوی نظیر محمدتقی مجلسی، صدرالدین شیرازی، ملامحسن فیض کاشانی و سیداحمد علوی از شاگردان او بودند.

شیخ از مهم‌ترین علمای عارف مشرب ضد صفوی این دوره است. به گزارش مجلسی دوم، شیخ بهایی، شاه‌عباس را بر سر قبر یازید بسطامی برده است و در آنجا بحثی میان یک عالم ضد صفوی و شیخ بهایی درمورد بسطامی درمی‌گیرد. (جعفریان، ۱۳۸۸، ج ۱: ۷۵۶) این خود حاکی از آن بود که عرفان شریعت محور تا چه پایه میان علما مورد اقبال و ستایش بود.

او در فلسفه، عرفان، فقه، ریاضی، هیات، نجوم، علوم غریبه و حتی در معماری،

ادامه از صفحه یک

«سخن دیگری هم با آیت‌الله مکارم شیرازی و فقیهان دلسوز و دردمند دارم. بازی نکردن با دیانت مردم البته دغدغه‌های مبارک است. اما مصداق اهش آب خوردن روزه‌داران عطشانک نیست، مصداقش آن است که فقهیی چون آیت‌الله محمد مومن، عضو فقهای شورای نگهبان، صریحاً فتوا می‌دهد که جائز بل را حجت است که به بدبدینان و بدعت‌گذاران تهمت زنا و لواط بزنیم تا از میدان به در روند و از شرشان آسوده شویم.»^(۱) این دروغ بستن به آیت‌الله مومن درحالی است که همان پنج‌سال پیش و درست بعد از انتشار مطلب عبدالکریم سروش، عطاالله مهاجرانی خطاب به او نوشته بود:

«به گمانم دکتر سروش متن نوشته آیت‌الله مومن را ندیده‌اند، یا دقیق نتخوانده‌اند یا نسخه مورد استناد ایشان به کلی متفاوت از نسخه‌ای است که اینجانب دیده‌ام و گر نه ممکن نبود چنین نسبیتی را به آیت‌الله مومن بدهند. اتفاقاً برعکس نقل قول دکتر سروش، آیت‌الله مومن کوشیده‌اند برای واژه باهتوم و تفسیری ارائه کنند تا با خرد و عدالت و انصاف سازگار باشد. تا جایی که می‌دانم ایشان تنها فقهیی بوده‌اند که در باره برداشت مشهور از حدیث کافی تردید و تشکیک کرده‌اند. در صفحه ۴۵۱ جلد دوم کتاب «مبانی تحریر الوسیله»، موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت، در ذیل حدیث کافی ایشان نکته مهمی را با عنوان روشنگری آورده‌اند:

[أعزّاز نقل قول مهاجرانی از آیت‌الله مومن] «أن قوله: «باهتوم» ترغیب فی إیراد البهتان و الفریة علیهم، و إطلاقه شامل لқذههم بمثل الزنا و اللواط، لکنه مبنی علی کون المباهة هنا بمعنی إیراد البهتان، و هو غیر مسلّم؛ إذ من المحتمل أن یراد بها جعلهم متحریرین بإلزامهم ببطان قولهم بالحجج القاطعة، كما فی قوله تعالیٰ فیہُت الذی کفّر، فحاصل الحدیث: أن یحب هتک حیثیّاتهم بذکر ما فیهم، كما یجب جعلهم مبهوتین بأقامة الحجج القاطعة علی بطان مقاتلهم، ومع هذا الاحتمال فلا حجة فیها علی جواز قذفهم، بل أن عمومات حرمة القذف و لزوم الحد و محکمة.

واژه باهتوم، در صورتی که از آن مباهته بهتان‌زدن-برداشت

اندیشه

حکمای پیشروی عصر صفوی (۲)

شیخ بهایی؛ عارف مشرب ضد صفوی



جاهلیه» تمسک جستـه و مصداق آن را در عصر غیبت، امام زمان (ع) می‌داند. شیخ بهایی در پاسخ به برداشت ناصواب اهل سنت از این روایت که معتقدن مراد از امام زمان، صاحبان شوکت و پادشاهان دنیا هستند، خواه‌عالم باشند یا جاهل و خواه‌عادل باشند یا فاسق می‌نویسد: «اگر مراد از امام زمان، صاحبان شوکت و ملوک دنیا بدون رعایت شرایط امامت و رهبری باشند، چه فایده‌ای بر شناخت انسان نادان و فاسق مترتب است تا اگر کسی او را شناخت و مرد، به دین جاهلیت از دنیا رفته باشد؟» (شیخ بهایی، ۱۳۷۳: ۶۰-۷۰-۲۰؛ لک‌زایی، ۱۳۸۵: ۲۸۳)

این نظر از سوی شیخ بهایی از سویی مشابه نظر فقهای شیعی است و از سویی تأکید بر نقش امام به مثابه انسان کامل دارد چنانکه در عرفان شیعی شاهدیم. به‌طور کلی می‌توان گفت مباحث شیخ بهایی در این زمینه کاملاً مشابه نظرات فقهای عارف شیعی است که از دوره صفویه به بعد با آنها آشنایی شویم. مطابق همین جریان فقهی عرفانی، عدالت در اندیشه سیاسی از جایگاه ممتازی برخوردار خواهد بود و عدالت حقیقی تنها در گرو حضور امام معصوم است؛ در غیر این صورت باقی سلاطین، حاکم جور هستند. شیخ بهایی با وجود این اعتقادات، اعتقادی به همکاری با سلطان جور ظالم نداشت. اما از طرفی در دوره شاه‌عباس صفوی مهم‌ترین منصب مذهبی، یعنی منصب شیخ الاسلامی داشت. برخی معتقدند شیخ بنا به سه دلیل تقیه، مصلحت عامه و امر به معروف و نهی از منکر، عملاً به همکاری با سلطان پرداخته است. (رک: سلطان-محمدی، ۱۳۸۰: ۴۱) با این توصیفات میان نظر و عمل شیخ بهایی تفاوت وجود داشته است. شیخ در کتاب اربعین به پرسش یکی از نویسندگان بنی امیه اشاره می‌کند که درمورد ضرورت همکاری با سلطان از امام صادق (ع) نظرخواهی می‌کند. امام در پاسخ به نفی همکاری با بنی امیه اشاره کرده و دلیل ایشان حقی است که از ائمه سلب شده است. بدین ترتیب بنی امیه به مثابه حاکم ظالم محسوب شده‌و رأی به حرمت همکاری با ایشان طبیعی است. (شیخ بهایی، ۱۳۷۳: ۱۰۳) اما به نظر نمی‌رسد بیرون کشیدن حکم «الفرار از قرب شاهان الفراع» (شیخ بهایی، بی تا/الف: ۱۹) از این حدیث که شیخ بهایی سر می‌داده است، چندان منطقی باشد؛ چه این حدیث متوجه شرایط حضور معصوم در دوره حاکم ظالم است و نه شرایطی که امام (ع) غایب بوده و به حکم عقل اداره جامعه نیاز به یک حاکم دارد.

به‌طور کلی جدای از تقیه، مصلحت عامه و امر به معروف و نهی از منکر، شاید شیعه و

شبه‌شماره ۱۱ دی ۱۳۹۷، شماره ۲۶۷۱



عادل بودن شاه صفوی دو دلیل اصلی برای همکاری شیخ بهایی با سلطان بوده باشد. به هرحال از فحوای کلام شیخ برمی‌آید که او درمورد «سلطان ظالم» ندای الفرار سر می‌داده است؛ البته با توجه به اینکه شیخ بهایی در این مورد سکوت کرده و تنها حکم به حرمت همکاری با سلطان ظالم داده است، می‌توان استنباط کرد که در نظروی، با توجه به عمل سیاسی اش همکاری با سلطان چنان عادل می‌تواند خالی از ایراد باشد. به گزارش شیخ عباس قمی، شیخ در اواخر عمر «نشئه فقر و درویشی بر مزاج شریفش غلبه کرد و در سکوت درویشان، مسافرت اختیار کرد.» (قمی، ۱۳۸۷: ۶۴۱) و آخرین سفر خویش را به مکّه رفت. به نوشته تنکابنی، شیخ بهایی در ۷۷ سالگی که از زیارت حج برگشت، مدتی در قیرستان تخت فولاد اصفهان با اهل قبور مکالمه داشت. (تنکابنی، ۱۳۸۳: ۲۲۹) قمی هم به این واقعه اشاره کرده (قمی، ۱۳۸۷: ۶۴۶) و هر دو آورده‌اند روزی تعدادی از شاگردان از جمله محمدتقی مجلسی نیز با وی همراه بودند که «شیخ از قبر بابا رکن الدین صدایی شنید» و باعث شد با حالت نضرع «عبای خود را بر سر انداخته و با احدی تکلم نکرده» و به خانه برگشت. شاگردان با اصرار از شیخ فهمیدند کلامی که شیخ بهایی شنیده این بوده که «شیخنا! در فکر خود باش» (همان: ۶۴۶) شیخ مدتی به عبادت مشغول بود تا اینکه در دوازدهم شوال سال ۱۰۳۰ رخت بردار بقا کشید و بنا به وصیتش، در کنار مضجع شریف علی بن موسی الرضا(ع) آرام گرفت.

پی‌نوشت‌ها:

- دو نسخه از این رساله در کتابخانه خدیویه مصر به شماره‌های نخ ۲۹۳ و نخ ۱۶۳۷۲ موجود است.
- مشخص نیست چرا سیدحسین نصر موضوع این کتاب را در علم اسطربل دانسته است. (رک: نصر، ۱۳۸۳: ۳۶۷) این کتاب در تفسیر قرآن است؛ چنانکه قمی در دوجا نصرب کرده. (قمی، ۱۳۸۷: ۶۴۳، ۶۴۱) تنکابنی نیز همین بر همین نظر است و به رسالت دیگری با عناوین رساله در قبله و اسطربل به زبان فارسی و کنز و اسطربل به زبان عربی اشاره کرده که شیخ بهایی و در علم اسطربل نگاشته است. (تنکابنی، ۱۳۸۳: ۲۲۲) ابوالقاسم گرچی نیز به همین سیاق ثبت کرده است. (گرچی، ۱۳۸۵: ۲۲۶)

فهرست منابع

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ۳، ج، تهران، انتشارات طرح، چاپ سوم، ۱۳۸۵
- تنکابنی، میرزا محمد، قصص العلماء، با تحقیق و ویرایش محمدرضا حاج شریفی خوانساری، قم، موسسه فرهنگی انتشاراتی حضور، ۱۳۸۳
- جعفریان، رسول، سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، ۲، ج، تهران، نشر علم، ۱۳۸۸
- سلطان محمدی، ابوالفضل، زندگی سیاسی شیخ بهایی (ه)، قم، مجله پیام حوزه، ۳۰، بهار، ۱۳۸۰
- عاملی، بهاء‌الدین محمد بن حسین (شیخ بهایی)، اربعین، ترجمه عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۷۳
- عاملی، بهاء‌الدین محمد بن حسین (شیخ بهایی)، کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، نشر چکامه، ج دوم، بی تا/الف
- عاملی، بهاء‌الدین محمد بن حسین (شیخ بهایی)، کلیات شیخ بهاء‌الدین محمدعاملی مشهور انکار ضروری دین و قصور و تقصیر مصدق و مسلم نبودنش به شیخ بهایی، به کوشش غلام حسین جوهری، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، بی تا/ب
- قمی، شیخ عباس، فوائد الرضویه، به کوشش عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، چاپ و نشر نوید اسلام، ۱۳۸۷
- گرچی، ابوالقاسم، تاریخ فقه و فقهائ، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۵
- لک‌زایی، چالش سیاست دینی ونظم سلطانی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵
- نسفی، مقصدالقصی، به همراه اشعه اللمعات از جامی و منتخب الجواهرالاسرار از آذری، مجموعه نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخه شمار ۲۵۳/۵، شمیرمیکروفیل ۹۰۸۹
- نصر، جنبش های مذهبی، فلسفه و الهیات در دوره صفوی، بخش سوم از کتاب تاریخ ایران کمبریج، ج ۶، قسمت سوم، تهران، انتشارات مهتاب، ۱۳۸۷
- نصر، سیدحسین، سنت عقلانی اسلامی در ایران، ترجمه تحقیق و تحشیه از سعید دهقانی، تهران: نشر قصیده سرا، ۱۳۸۲
- نصر، سیدحسین، صدرالمآلئین شیرازی و حکمت متعالیه، ترجمه حسین سوزنجی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سپهری، ۱۳۸۲
- Bosworth, c. e, e. van Donzel, b. Lewis and ch. Pellat, The Encyclopedia of Islam, (under the patronage of the international union of academies) vol 6, Leiden, E. J. Brill, 1991

۵ دروغ بزرگ مستند بی‌بی‌سی

اینکه بعد از اتمام جلسه، من و آقای شریعتمداری در اتاق ماندیم…» با این وصف، اولا سروسش در این ملاقات حاضر نبوده و ثانیا پاسخ امام به اشکال شـریعتمداری و فارسی، «این بحث را تمام کنید» نبوده، ضمن اینکه پرداخت وجوهات نشانه عدم انکار بعضی ضروریات دین نیز نیست. در باب انکار ضروری دین و قصور و تقصیر مصدق و مسلم نبودنش نیز (چنانکه گفته شد) باید بحثی مستوفی صورت گیرد که سروسش اصلا به آن وارد نشده و با ادعایی از روی آن پریده است. خلاصه چنانکه گفته شد، جماعت روشنفکری دینی از فارابی و آخوند خراسانی و آیت‌الله مومن تا امام، کسی را از اکاذیب خود در امان نگه نداشته‌اند. جالب‌تر این است که در دنیای جدید که سیاست جهانی مستلزم هیچ تحوه اخلاقی نیست، روشنفکران دینی که هواداران «دین عصری» بوده‌اند، ذیل bbc که حتماً از international union of academies) vol 6, Leiden, E. J. Brill, 1991

پی‌نوشت‌ها:

- البته امام حساب کسانی را که برای رواج اسلام در دستگاه ظلم وارد می‌شوند و نیز اهل تقیه و امثالهم را جدا می‌کنند. (خمینی، سیدروح‌الله، ولایت فقیه، ص ۱۱۷)^(۱۶)
- محمدسروش محلاتی نیز سه سال پیش، در مطلبی با عنوان «تهمت در خدمت دیانت» با استناد به همین منبع مورد اشاره سروش و مهاجرانی، نسبیتی شبیه به عبدالکریم سروش به آیت‌الله مومن داده بود.
- نگاه کنید به: جوادزاده، علیرضا، حاکمیت سیاسی فقیهان از دیدگاه آخوند خراسانی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱، ص۳۷.
- نگاه کنید به حکمت، نصرالله، نقد قرائت رسمی و رایج از فارابی، کتاب ماه فلسفه شماره ۱۶، صفحه ۲۱.
- نگاه کنید به: سروش، عبدالکریم، صراط‌های مستقیم، تهران: موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۴، صص ۱۳ و ۵۰.
- مصاحبه تفصیلی جلال الدین فارسی با کیهان در مرداد ۷۹.
- مصاحبه با اعتماد ملی، شماره ۵۹.

مسلم نبود. «حالا این برای ما سوال است که اگر مسلم نبود چرا بزرگانی مثل آیت‌الله کاشانی و طالقانی ایشان را تأیید کرده‌اند؟ بعد اضافه کردند اگر کسی حتی نماز هم نتخواند ولی منکر وجوب نماز نباشد، این باز هم مسلمان است. صحبت آقای شریعتمداری به اینجا که رسید حضرت امام فرمودند: «ان‌شاءالله مسلم بوده است.»

اینجا من وارد صحبت شدم و ماجرای را خدمت ایشان عرض کردم… باز حضرت امام فرمودند: «ان‌شاءالله مسلم بوده است.» بعد من مطلب دیگری را گفتم که حالا یادم نیست، حضرت امام برای ما رسوم فرمودند: «ان‌شاءالله مسلم بوده است.» یعنی سهار ایشان این مطلب را فرمودند.

بعدا من با خودم فکر کردم معنای این جمله که او هم مسلم نبود این نیست که مثلاً مصدق کافر است، مراد حضرت امام می‌تواند این باشد که دکتر مصدق به دنبال حاکمیت اسلام نبود. چون او داعایش در حد همان ملی کردن نفت بوده، نه بیشتر.^(۱۷) آقای جلال‌الدین فارسی در مصاحبه‌ای با روزنامه اعتماد ملی، باز به این موضوع اشاره می‌کند: «درمورد اسم دکتر مصدق و خانمشان که وجوهات‌شان را در دبیرستان کمال پرداخت می‌کردند، توضیح داد… امام باز فرمودند که ان‌شاءالله مسلم بوده است. البته من استدلال دیگری هم کردم و امام همان حرف را تکرار کردند.»^(۱۸)

محسن بهشتی سرشت هم از قول جلال‌الدین فارسی نوشته است که در آن ملاقات بین خود او، علی شریعتمداری و امام صورت گرفته و ذکری از سروش در میان نیست: در گفت‌وگو من با آقای جلال‌الدین فارسی، او می‌گفت حدود یک‌سال بعد از اینکه امام آن جمله را گفتند به اتفاق اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی به دیدن امام رفتم؛ تا

نتیجه یافتن رطب و یابس است. اما هنوز نکته‌ای است که باید مورد توجه قرار گیرد. این نکته تصریح مسیح علی‌نژاد در اصرارش بر اعمال منافی عفت در صفحه اینستاگرامش نیست. درمورد مسلم نبودن محمد مصدق هم باید مطلبی دیگر نوشته شود. در باب قتل‌های زنجیره‌ای که هم خودش و هم انتشار فیلم‌هایی از بازجویی یا مرگ مظنونینش (به تصریح رهبری) به ضرر نظام تمام شد، هم باید مطلبی مستوفی نوشته شود. اما آنچه اجمالاً می‌توان به آن پرداخت، این است که جماعت موسوم به روشنفکران دینی، در نسبت دادن و چسباندن کذب به این وان، بسیار گشاده‌دست و بی‌پروایند. کدیور در نسبت دادن «ضدیت و ولایت‌فقیه» به آخوند خراسانی و جعل اختلاف بین آخوند و امام خمینی با مغالطه اشتراک لفظی^(۱۹) یا در نسبت‌دادن مطلبی مشابه به فارابی^(۲۰) و… سابقه درخشانی دارد. عبدالکریم سروش هم در چسباندن پولوالیزم دینی به مولوی، ابن عربی و حافظ^(۲۱) با روشنفکر دینی» کردن حافظ^(۲۱) و…

بگذارید نقل قول سروسش در همین مستند راجع به مصدق را با خاطرات دیگران از آن مقایسه کنیم. سروش در «بهتان» بر آن است که امام در پاسخ مرحوم دکتر علی شریعتمداری و جلال‌الدین فارسی که مصدق را مسلمان می‌دانستند، دلیل‌شان آن بوده که مصدق تعداد رکعات نماز عصر را نمی‌دانسته و نهایتاً خطاب به آن دو نفر گفته‌اند که «دیگر بحث را تمام کنید». جلال‌الدین فارسی که مطابق قول سروش از حاضران در آن جلسه بوده، گفته است که در جلسه، خودش و آقای شریعتمداری حضور داشته‌اند و از سروش نامی نبرده. ضمناً پاسخ امام را نیز به گونه دیگری نقل کرده است: «در نشده باشد. سیاست جرس نیز پس از اتمام جلسه، آقای دکتر شریعتمداری اجازه خواست این موضوع را مطرح کند و گفت حضرتعالی درباره آقای مصدق فرموده‌اید «او هم

شود می‌تواند به معنای ترغیب در تهمت و دروغ-مثل نسبت زنا و لواط-به کار رود. اما چنین برداشتی از باهتوم مسلم نیست. احتمال دارد این واژه را چنین تعبیر کنیم: با دلایل روشن و قاطع آنان را نسبت به بطلان سخن‌شان مبهوت کنیم. چنانکه سخن خداوند متعال در قرآن هم همین است: پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند. (بقره: ۲۵۸) نتیجه حدیث: سخن بر سر هتک آبروی افراد است منتها با استناد به مواردی که در آنها وجود دارد. چنانکه آیه هم کافران را با بیان دلایل روشن در ابطال سخن‌شان بهترزده تعریف کرده است. با چنین احتمال دلیلی برای نسبت ناراست و دروغ به آنان وجود ندارد؛ بلکه قاعده عمومی حرمت نسبت دروغ و لزوم اجرای حد بر کسی است که نسبت دروغ می‌دهد.» [پایان نقل قول مهاجرانی از آیت‌الله مومن]

پیداست که سخن آیت‌الله مومن دقیقاً بر عکس استنباط دکتر سروش است.

یکم: ایشان مطلقاً فتوایی صادر نکرده‌اند.

دوم: تعبیر «تا از میدان به‌در روند و از شرشان آسوده شویم»، در نوشته ایشان وجود ندارد.

سوم: نوشته‌ت ایشان تدقیق در متن حدیث و تشکیک در برداشت کسانی است که می‌خواهند از واژه باهتوم، حدیث کافی را وسیله‌ای و مجوزی برای بهتان‌زدن تفسیر کنند. چهارم: آیت‌الله مومن قمی از زمره فقیهان آزاده و دقیق‌النظری هستند که همواره کوشیده‌اند در طرح نظر خود از معیارهای اصولی و ارزشی و فقهی فراتر نروند و سلیقه سیاسی مختار را بر نظر فقهی خویش حاکم نکنند.»

پس این مطلبی نبوده که پاسخ نگرفته باشد یا پاسخ آن دیده نشده باشد. سیاست جرس نیز پس از مطلب سروش، پاسخ مهاجرانی را منتشر کرده بود.

پس این پنج ادعای این اثر باستانی یعنی «بهتان»، باطل و